

در آیین یکمین سالگرد درگذشت شادروان دکتر پرویز ورجاوند در ۲۱ خرداد ۱۳۸۷

به نام خداوند جان آفرین پناه جهان پشت ایران زمین

"در کویری سوت و کور، در میان مردمی با این مصیبت ها صبور، زهرم در پیاله، زهرمارم در سبوست، مرگ او را، از کجا باور کنم؟"

با درود بر شما سروران گرانقدر

سخن از شادروان دکتر پرویز ورجاوند بزرگمردی از تبار میهن پرستان و رهروان مصدق است. خانواده ارجمند، دوستان بزرگوار! پیشاپیش مراتب صمیمانه ترین همدردی مرا که هموند کوچکی از حزب ملت ایران هستم بپذیرید.

دکتر ورجاوند از همان روزهای نوجوانی آنگاه که هنوز آثار اشغال بیگانه در میهن را حس می کرد و شرنگ تلخ استبداد و اشغال میهن را چشید، در کنار دیگر همزمانش شهید محمد مهرداد استوره ی مقاومت و استواری، لشکری، تیمسار و انقطاع در سازمان پرچمداران که باور راستین به آزادی و وحدت ایران زمین داشتند و در نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق پیر دانای خاور زمین، آموزگار رهایی ملت های در بند استبداد و استعمار، در معرفی فرهنگ پر بار ایران با حفظ پیوند عقیدتی با مبارزان راست قامت میهن پرست چون پروانه و داریوش فروهر تلاش کرد. سرانجام پس از تحمل سختی های فراوان بر شمع وجود ایران پرگشود و میهن پرستان را به سوگ نشاند. روح بلندش بر بلندای آسمان ایران بر فراز البرز و زاگرس پرغرور از اران و شروان تا خلیج همیشه فارس مان به نظاره به پرواز در آمده است.

ورجاوند انسانی چندساحتی، نماد پایداری و سرزندگی، استادی اندیشمند و بهنگام، مبارزی آگاه، چه وفادارانه از عهده ی آزمون تاریخی سر بلند برآمد و به پیمانانش در راه ملت گرایی ایران سرسپرد.

از پگاه دل انگیز ۱۹ خرداد ۱۳۸۶ تا غروب غم انگیز آرزو، فاصله ایست به وسعت بودن تا نبودن. از آن بود تا این نبود، ما چه ره توشه ایی برگرفتیم؟ تا از تنگنای من بدر شویم بدور از منیتهای و خشونت ها و هرگونه تبعیض های میهن بریاد ده ایران را دریابیم. که در حیات از هم غافل و در ممات بدنبال هم در جستجو نباشیم. بزرگی از میانمان رفت و باز طبق معمول یاران موافق و مخالف که در حیات هم داستان نمی شدند، در آیین خاکسپاری چه با شکوه شرکت جستند. از پیر و جوان، زن و مرد از هر مشرب و مکتب از دانشجویان، بازاریان، کارگران، فرهنگیان، دانشگاهیان از کرد، آذری، بلوچ و ترکمن از جای جای این سرزمین در یک کلام نمونه ای از ملتمان با همه زیبایی های گونه گونی اندیشه که فصل مشترکشان ایران بود همه در یک مکان با چشمان گریان در حسرت از دست دادن او، در حسرت یگانگی ملی، در حسرت پاسخی درخور به ژاژخایی های امیرک نشین های وابسته درکناره خلیج فارس و گرگهای در پوستین شبان، سرود ای ایران سر می دادند.

یک سال از آن روز پرشکوه گذشت. از فردای آن روز چه کردیم؟ فرادهای دیگر را چه خواهیم کرد؟ آیا تا درگذشت یاری دیگر به تضادها، نفاقها، دودستگیها و اتهام زدن ها به یکدیگر ادامه خواهیم داد؟ در این صورت همه ما چه آنان که تبعیض می ورزند چه آنان که مورد تبعیض واقع می شوند، چون برف در آفتاب تموز آب می شویم. "این زخم ها باید چیزی به ما بیاموزاند"

سروران، بزرگواران! به باور من تنها یک راه پیش روی ماست در سایه خرد جمعی یگانه شویم، دشمنی ها را کنار زنیم خودی و غیر خودی در میان نباشد. باید همراه شد کین درد مشترک هرگز جدا جدا درمان نمی شود. ما ملت ایران زن و مرد شریک همیم اندر این کار، در دفاع از هست و نیست ملی مان در تلاش برای سر بلندی ملتمان.

ما در حزب ملت ایران با رهرویی از زنده یادان فرهیخته ها شاگردان مصدق تاکید می کنیم. دموکراسی اهدایی بیگانه ارزش ندارد و ازسویی در واپسگرایی هم نه آزادگان بلکه خود کامگان انتظارمان را می کشند. پس از متهم یا محکوم کردن یکدیگر دست بکشیم به یگانگی و همبستگی ملی بیاندیشیم. بهوش باشیم پشت سرما اگر یگانه نشویم امثال اسکندر، هارون الرشید، سلطان محمود، چنگیز و صدام ایستاده اند اگر هوشیار نباشیم آنان زندگی از سر می گیرند ولی این بار با تانک و توپ و بمب شیمیایی و میکروبی.

سروران در جامعه ی استبداد زده نیاز و نفرت رو به فزونی می رود. در چنین جوامعی فقر، بیکاری، سردرگمی در بخش های مختلف زندگی، بی برنامگی جامعه را با سقوط ارزش ها روبرو می کند و در نتیجه به نبود تفکر خلاق می

انجامد و شهروندان را از زندگی دور می کند که ناخودآگاه سر بر دامان مرگ می نهند. باید بهر اسیم از آن زمان که رویای مرگ در ذهن فرزندان ما به الگویی ماندگار تبدیل شود و جهان اطراف را جز سیاهی بی آیدگی نبینند و آینده خویش را در آن سوی مرزها و در دیار غریب بجویند. آیا اگر مهندس و دکتر از کره و چین و ماچین بتوان وارد کرد، رجال سیاسی میهن پرست را هم می توان وارد نمود؟ این زنان و مردان سیاسی از طریق فرا پند دموکراسی بوجود می آیند. پس بکوشیم در ساختن آینده روشن که امیرکبیر گفت: "اگر میوه یکساله می خواهید گندم بکارید اگر میوه ده ساله می خواهید درخت بکارید و اگر میوه صد ساله می خواهید انسان تربیت کنید" که یکی از خدمات شادروان ورجاوند آموزش و تربیت جوانان آگاه میهن پرست بود.

عزیزان!

آیا کشوری را سراغ دارید از ۱۵۰ سال پیش اینهمه مبارزه و قربانی برای آزادی داده باشد و هنوز بر سر بدبهی ترین مسائل حوزه عمومی اجتماع (زنان، اقوام، جوانان، کارگران و ...) در یک کلام در اجرای عدالت که بینادی ترین بنیان باورهای ماست، مشکل داشته باشیم.

مدار از فلک چشم نیک اختری"

"چو تو خود کنی اختر خویش را بد

تو این بی می گوید: از ۲۱ تمدن بزرگ جهان در حدود ۱۹ تمدن در اثر تهدید داخلی رو به اضمحلال رفته اند.

براستی چاره درد در کجاست؟ به باور من باید در آغاز راه به پنهان کاری هایمان با خودمان پایان دهیم. با بگیر و ببند هم نتیجه ای عاید نمی شود، باید به یک نوع خود آگاهی و بیداری ملی برسیم و بدانیم در این راه، بیگانه بخاطر راحتی ما خود را به خطر نمی اندازد. سختم به درازا کشید و قصه دل ناتمام ماند. پس از زبان شادروان پروانه فروهر سختم را به پایان می برم. که گفت: بیایید (همه از مخالف و موافق از صدر تا ذیل) تا دیر نشده همه گلایه هایمان از یگدیگر را برای زمانی دیگر بگذاریم که میهن مان، هویتمان، آب و خاک ورجاوندمان، گهواره و گورمان در وضعیت خطر ناکی بسر می برد.

اقبال می گوید:

دریای تو دریاست که افزون نشد و کاست از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

حاصل سختم را برای شادی روح بزرگ ورجاوند از بخش هایی از سرود شادروان فریدون مشیری مدد می گیرم.

... ترا کوچیدن از خاک

دل بر کندن از جان است

ترا با برگ برگ این چمن

پیوند پنهان است

ترا این ابر ظلمت گستر بی رحم بی باران

ترا این خشکسالی های پی در پی

ترا از نیمه ره برگشتن یاران

تو با آن چهره ی افروخته از آتش غیرت که در چشمان من والاتر از صد جام جمشید است.

و اینک حسرت و افسون بر آن سایه افکنده است خواهی رفت و اشک من ترا بدرود خواهد گفت.

که من (چون تو) اینجا ریشه در خاکم من اینجا (چون تو) تا نفس باقیست می مانم

من از اینجا چه می خواهم نمی دانم

من اینجا باز در این دشت خشک تشنه می رانم

با دست تهی گل بر می افشانم

من اینجا روزی آخر از دل این خاک

و می دانم تو روزی باز خواهی گشت.

با درود بر روح بلند او و آنانکه برای سربلندی ایران زیستند.

با سپاس

پاینده ایران

حسین شاه اویسی

تهران، ۲۱ خردادماه ۱۳۸۷ خورشیدی